

# معماری چون مظهر فرهنگ . مهرداد قیومی بیدهندی .

خود در طبیعت دست می‌برد؛ یعنی انسان حیوان فرهنگ‌دار، حیوان فرهنگمند و حیوان فرهنگ‌ساز است. فرهنگ مجموعه افزوده‌های انسان به طبیعت است. به تعبیری بهتر، فرهنگ چیزی است که در افزوده‌های انسان به طبیعت ظاهر می‌شود؛ فرهنگ گوهری انسانی است که مظاهری چون جامه، خانه، خوراک، زبان، خط، آداب و رسوم و آیین دارد. جامه و خیاطی، خانه و معماری، زبان و زبان‌آوری، خط و نوشتن، آداب و رسوم، عقیده و دین و آیین انسان‌ها در اقوام، جامعه‌ها، سرزمین‌ها و برهه‌های گوناگون با هم تفاوت دارد. طول تاریخ و پهنة جغرافیا آکنده از شواهدی بر فرهنگ‌های گوناگون و تنوع فرهنگی انسان‌هاست. هم طرز معماری ایرانیان امروز و هم نتیجه معماری‌شان، یعنی بناها و شهرها، با معماری و بناهای ایرانیان پانصد سال پیش تفاوت دارد. معماری ایرانیان امروز و بناهایی که می‌سازند با معماری و بناهای مردم اسکانندیناوی امروز هم فرق دارد. هم‌چنین است پوشاک و خوراک و زبان و خط در این سرزمین‌ها یا برهه‌های تاریخ. این تفاوت فرهنگ‌ها از کجا برمی‌خیزد؟ کدام متغیرها موجب می‌شود فرهنگ یک قوم با قوم دیگر، فرهنگ انسان‌های ساکن یک سرزمین با سرزمین دیگر، فرهنگ انسان‌های یک برهه زمانی با برهه‌ای دیگر تفاوت داشته باشد؟ برای پاسخ‌دادن به این پرسش، باید به توضیحی برگردیم که درباره مفهوم فرهنگ دادیم: آنچه انسان‌ها در تعامل با طبیعت بدان می‌افزایند. این توضیح مفهومی حاوی سه واژه اصلی است: «انسان»، «طبیعت» و «افزودن». چون افزودن عملی انسانی است، در همان مفهوم انسان منطوی است. بنابراین، متغیرهای اصلی فرهنگ دو مورد بیش‌تر نیست: انسان و طبیعت. در زندگی انسان‌ها، چه به‌واقع و چه بنا بر عقایدشان، عوامل فوق طبیعی هم در کارند و در فرهنگ نیز مداخله می‌کنند؛ اما دخالت آنها نیز به واسطه همین دو تحقق می‌یابد: انسان و طبیعت. انسان ممکن است فرد یا جمع باشد. پس متغیر انسانی فرهنگ یا تک‌انسان‌ها، یا گروه‌های انسانی. هم‌چنین انسان جسم و روان و روح دارد. پس عامل انسانی ممکن است جسمانی یا روانی یا روحی باشد. انسان‌شناسان زیستی نشان داده‌اند که برخی از تفاوت‌های فرهنگ‌ها از تفاوت جسمی اهل آن فرهنگ برمی‌آید. به همین نحو، تفاوت دستگاه روانی یک قوم با قوم دیگر هم در تفاوت فرهنگ آنها مؤثر است.

۱. خرس‌ها را بر این کره خاکی آفریدند. انسان‌ها را هم بر همین کره خاکی آفریدند. خرس‌ها در طبیعت گشتند و از آن خوردند و در آن دفع کردند و گوشه‌ای یافتند و در آن آرمیدند. در وقت سرما، پشم‌هایشان را پوش دادند تا خاصیت عایقی‌اش بیش‌تر شود و بدنشان دمای کم‌تری از دست بدهد. انسان‌ها هم در طبیعت گشتند و از آن خوردند و در آن دفع کردند و گوشه‌ای از آن را یافتند و در آن جا آرمیدند. در وقت سرما، اندامشان را جمع کردند تا بدنشان دمای کم‌تری از دست بدهد. اما انسان‌ها کارهای دیگری هم کردند که خرس‌ها نکردند: غذا ساختند و پختند، لباس دوختند، جایی برای آرمیدن ساختند، برای ارتباط با هم زبان و خط ساختند، به ساحت‌های نادیدنی جهان توجه کردند و آیین‌های بندگی گزاردند. آنان در طبیعت تصرف کردند؛ چیزهایی به طبیعت افزودند که در طبیعت نبود: لباس، خانه، خوراک، زبان، خط، آیین، و ...

انسان‌شناسان آنچه را انسان‌ها به طبیعت می‌افزایند «فرهنگ» (کالچر / کولتور) می‌خوانند. فرهنگ «فصل» و حد تمایز انسان و حیوان است. انسان حیوانی است که با ذهن و دست

یا طبیعت گیلان است؛ اما فقط زادهٔ جغرافیا نیست. لباس گیلکی یکی از مظاهر فرهنگ است؛ و دیدیم که هر امر فرهنگی حاصل تعامل انسان با طبیعت یا جغرافیاست. پس لباس گیلکی حاصل تعامل انسان گیلکی با طبیعت گیلان است. انسان گیلکی خود مجموعه‌ای است از تن و روان، از صفات جسمانی و روانی، مشخصات کالبدی، عقاید، طرز نگاه به جهان. جغرافیا فقط یکی از متغیرها در کیستی انسان گیلکی است، نه همهٔ آن. برای شناخت عمیق لباس گیلکی، باید انسان گیلکی را شناخت. انسان گیلکی را فقط می‌توان از طریق دیگر مظاهر فرهنگش شناخت؛ یعنی از طریق معماری، زبان، ادبیات، آداب و رسوم، هنرها. شناخت این مظاهر گوناگون فرهنگ گیلکی به ما بینش و دانشی می‌دهد و آن بینش و دانش فهم عمیق‌تر لباس گیلکی را ممکن می‌کند.

معماری نیز — از عاملان معماری گرفته تا جریان و مسیر معماری و مواد و ساخت‌مایه‌ها و فنون و قوانین و آداب آن، تا بناها و شهرها — جای ظهور فرهنگ است؛ یکی از جاهایی است که فرهنگ خود را آشکار می‌کند. برای شناختن هر مظهری، باید آنچه را در آن به ظهور رسیده است، یعنی مظهر یا باطن آن را شناخت. باطن معماری فرهنگ است. گفتیم که شناخت فرهنگ جز از طریق شناخت مظاهر آن ممکن نیست. پس برای شناخت فرهنگی که در پس هر معماری است، باید به سروت دیگر مظاهر آن فرهنگ رفت.

معماری مظهر جغرافیاییست، بلکه مظهر فرهنگ است. گفتیم که فرهنگ چیزی است که انسان به طبیعت / جغرافیا می‌افزاید. فرهنگ زادهٔ ازدواج انسان و جغرافیاست. پس شناختن جغرافیا از آن حیث مهم است که به شناختن فرهنگ کمک می‌کند. هم‌چنین شناخت جغرافیا از آن حیث مهم است که یک دسته از مظاهر فرهنگی، یعنی طرز رفتار انسان‌ها با زمین، را نشان می‌دهد. اگر در شناختن معماری به شناختن پیوند آن با سرزمین، با سیاق جغرافیایی‌اش، بسنده کنیم، جنبه‌ها و ویژگی‌هایی از معماری، به‌ویژه جنبه‌های انسانی‌اش، را وانهادیم. معماری را باید به آن اعتبار شناخت که مظهری از فرهنگ است. فرهنگ را باید با همهٔ جنبه‌های انسانی و جغرافیایی‌اش شناخت؛ البته از آن حیث که به کار شناخت معماری می‌آید.

دومین متغیر فرهنگ طبیعت است. تفاوت طبیعت‌ها موجب تفاوت فرهنگ‌هاست. اگر در برههٔ زمانی واحدی، سیاق طبیعی یک قوم با قوم دیگر تفاوت داشته باشد، بی‌تردید فرهنگ آنان نیز متفاوت است. اگر گروهی از یک قوم به سرزمینی بروند که ویژگی‌های طبیعی‌اش با طبیعت موطن آنان تفاوت داشته باشد، در طی سالیان و سده‌ها فرهنگشان از بسیاری جهات دگرگون می‌شود. طبیعت، در معنایی که در این جا مقصودمان است، به سیاره‌ای برمی‌گردد که ما در آن زندگی می‌کنیم و می‌سازیم و می‌میریم؛ زمین و درون و پیرامون آن تا آن جا که در حیات انسان دخالتی مستقیم دارد. ویژگی‌های زمین از آن حیث که در فرهنگ اثر می‌گذارد در بررسی و فهم فرهنگ‌ها مهم است.

۲. در جهان ما، برخی از چیزها به چیزهای دیگر دلالت می‌کنند: سایه به وجود نور، منبع نور، و وجود مانعی میان منبع نور و سطحی دلالت می‌کند که سایه بر آن افتاده است؛ درخت در بیابان بر وجود منبع آب زیرزمینی در آن محل دلالت می‌کند؛ نوشته بر معنایی دلالت می‌کند که حامل آن است. برخی از چیزها هم در قالب و صورت چیزهایی دیگر «ظاهر» می‌شوند؛ مادر بودن در صورت محبتی ظاهر می‌شود که زنی به کودکی می‌ورزد؛ مه‌ری که زنی به مولودش می‌ورزد «مظهر مادری» است. جان‌باختن در راه آسایش انسان‌های دیگر «مظهر انسان‌دوستی» است. مصداق مفاهیم مادی را می‌شود به چشم دید یا به دیگر حواس دریافت؛ اما معمولاً مفاهیم غیرمادی را از طریق آثار و خواص و مظاهرشان می‌شناسیم. بسیاری از مفاهیم غیرمادی چنان‌اند که فقط و فقط از طریق مظاهرشان می‌شود آنها را شناخت. فرهنگ از این قبیل است؛ فرهنگ مفهومی غیرمادی است که فقط از طریق مظاهرش می‌شود آن را شناخت. هیچ راهی به فهم فرهنگ نداریم مگر از طریق مظاهر آن. به همین سبب است که در تداول، فرهنگ را با مظاهر فرهنگی یکی می‌گیرند. اصطلاحات تسامحی «فرهنگ مادی» و «فرهنگ غیرمادی» از همین جا آمده است؛ یعنی «مظاهر مادی فرهنگ» — مثل جامه و کوزه و بنا — و «مظاهر غیرمادی فرهنگ» — مثل خیاطی و سفالگری و معماری و زبان و آداب و رسوم و عقاید و دین.

تصور کنید که می‌خواهیم «مادری» زنی را بشناسیم. مادری در نزد ایرانیان و فارسی‌زبانان مجموعه‌ای از رفتارها و خوی‌هاست. باید آن رفتارها و خوی‌ها را در آن زن معین بررسی کنیم تا به شناخت کیفیت مادری او نایل شویم. باید همهٔ رفتارهای مادرانهٔ او، فرزند یا فرزندان او، خانواده و همسرش، خانه‌اش، جامعه و هنجارهایش در خصوص مادری، و ویژگی‌های جسمانی و روانی او را در نسبت با مادری بشناسیم. اما مادری چیزی است که از آن زن سر می‌زند. برای شناخت یا فهم عمیق‌تر مادری او، باید خود او را بشناسیم و در پیوند میان خود او و مادری‌اش تأمل کنیم. برای شناخت خود او، راهی نداریم جز این که در دیگر صفات و رفتارها و خوی‌های او مطالعه کنیم.

شناخت ما از مادری این زن، یعنی شناخت ما از هر کار مادرانه‌ای که می‌کند، آن‌گاه عمیق است که با عنایت به شناخت خود او باشد؛ خود او با ویژگی‌های جسمانی و روانی‌اش، با همهٔ عقاید و رفتارها و خوی‌ها و خلق‌هایش. شناخت روحیات و خلق‌وخوی او فقط از طریق شناخت مظاهر روحیات و خلق‌وخوی او ممکن است. روحیات و خلق‌وخوی او علاوه بر مادری، در چیزهای دیگری هم به ظهور می‌رسد؛ از جمله در همسری و معلمی او. شناختن معلمی و رفتارهای معلمانهٔ این زن به شناختن او و، از آن جا، به شناختن مادری او کمک می‌کند. هم‌چنین است شناختن همسری او. اگر آن زن روان‌پریش نباشد، اگر گرفتار بیماری اختلال شخصیت نباشد، معلمی و همسری او با مادری‌اش ربط دارد. خلاصه این که آن زن خویشتنی دارد و آن خویشتن مظاهری دارد و آن مظاهر با هم رابطه دارند؛ زیرا همه مظهر یک چیزند؛ خویشتن آن زن. اگر قصد ما شناختن یکی از مظاهر آن زن باشد، چنین شناختی با قطع نظر از دیگر مظاهر او شناختی ناقص است.

فرهنگ نیز چنین است: اگر جامعه‌ای روان‌پریش نباشد، مظاهر گوناگون فرهنگ آن با هم خویشاوندند و به هم ارتباط و شباهت دارند. اگر بخواهیم خیاطی را در فرهنگی معین بشناسیم، باید علاوه بر جنبه‌های مادی آن (در لباس‌هایی که از آن در دست است)، فرهنگی را هم که در پس آن خیاطی است بشناسیم. اما شناخت فرهنگ فقط از طریق مظاهر آن ممکن است؛ پس برای شناخت عمیق خیاطی، که از مظاهر فرهنگ است، باید دیگر مظاهر آن فرهنگ را شناخت. این‌چنین است که برای شناخت هر مظهر فرهنگی، کارمان به شناخت فرهنگ، یعنی شناخت دیگر مظاهر فرهنگی — مانند اقسام هنرها، فنون، علوم، زبان، آداب و رسوم، عقاید، طرز رفتار با زمین — می‌افتد. لباس محلی گیلکی متأثر از جغرافیا